



مدرسان شریف

فصل اول

«فعل و اقسام آن»

درسنامه (۱): ماضی، مضارع، امر



فعل از نظر زمان بر سه قسم است: ماضی، مضارع، امر.

فعل ماضی: فعلی است که بر انجام کاری یا پدید آمدن حالتی در زمان گذشته دلالت می‌کند و از نشانه‌های آن پذیرفتن «تاء کشیده ساکن» (تاء ثانیث) یا «تاء فاعل» یعنی تاء مضموم یا مفتوح و یا مکسور است.

مثال: قَرَأْتُ، كَتَبْتُ، جَلَسْتُ، ضَرَبْتُ، ذَهَبْتُ

فعل مضارع: فعلی است که بر انجام کاری یا پدید آمدن حالتی در زمان حال یا آینده دلالت می‌کند و از نشانه‌های آن پذیرفتن «سین»، «سوف»، «لم» یا «لَنْ» است.

مثال: يَكْتُبُ، يَحْسَنُ، سَيَقُولُ، سَوْفَ يَرْجِعُ، لَمْ أَنْجَحْ، لَنْ تَذَهَبَ

فعل مضارع امر

نشانه‌های فعل مضارع عبارتند از: «ی»، «ت»، «ا» و «ن» (حروف مضارعه / زوائد اربعه)

فعل مضارع در این موارد معنای حال دارد:

۱- وقتی با لام ابتدا شروع شود: انَّ الطَّالِبَ لَيَكْتُبُ الدَّرْسَ ۲- وقتی قبل از آن لیس بیاید: لَسْتُ أُحِبُّكَ

۳- وقتی قبل از آن می بیاید: ما اعطيك ما طلبت

و در موارد زیر معنای آینده خواهد داشت:

۱- وقتی مفهوم طلب را در بر داشته باشد: یرحمک الله ۲- وقتی سَ / سوف به آن افزوده شود: سوف اذهب

۳- هنگامی که بعد از حروف ناصبه واقع شود: اريد ان اكتب

فعل امر: فعلی است که بر طلب انجام کاری یا پدید آمدن حالتی دلالت می‌کند.

مثال: اِضْرِبْ، اَنْصُرْ، اِفْرَحْ

نکته ۱: هر کلمه‌ای که پیش از آن حرف «قَدْ» باشد، قطعاً فعل است.

مثال: قَدْ يَنْجِحُ، قَدْ ضَرَبَ

- فعل از نظر شخص بر سه قسم است؛ غایب، مخاطب و متکلم. افعال غایب و مخاطب.

افعال غایب و مخاطب هر کدام دارای شش صیغه‌اند و هر کدام یا مذکرند یا مؤنث و هر یک از این دو نوع به نوبه‌ی خود یا مفردند یا مثنی و یا جمع و فقط متکلم دارای دو صیغه است؛ متکلم وحده و متکلم مع‌الغیر، بنابراین این افعال عربی دارای چهارده صیغه‌اند.

حالت‌های فاعل:

فاعل که همان انجام دهنده‌ی کار یا پدید آورنده‌ی حالت است، بر چند گونه است:

یا حضور ندارد که به آن «غایب» می‌گویند؛

مثال: او، آن‌ها.

یا حضور دارد که به آن «مخاطب» می‌گویند؛



مثال: تو، شما.

یا فاعل خود گوینده است که به آن «متکلم» می‌گویند؛

مثال: من، ما.

هر کدام از غایب و حاضر نیز بر دو نوع است:

یا مرد است که به آن «مذکر» می‌گویند.

یا زن است که به آن «مؤنث» می‌گویند.

هر یک از مذکر و مؤنث نیز بر سه قسم است:

یا یکی است که به آن «مفرد» گفته می‌شود.

یا دو تاست که به آن «مثنی» گفته می‌شود.

یا بیش از دو تاست که به آن «جمع» گفته می‌شود.

و فاعلی که متکلم باشد:

یا فعل را به خود نسبت می‌دهد که به آن «متکلم وحده» می‌گویند.

یا فعل را به خود و دیگری نسبت می‌دهد که به آن «متکلم مع‌الغیر» می‌گویند.

بنا بر آن چه گفته شد:

فعل از نظر عدد بر سه قسم است: مفرد، مثنی، جمع.

فعل از نظر جنس بر دو قسم است: مذکر، مؤنث.

فعل از نظر شخص بر سه قسم است: غایب، مخاطب، متکلم.

در نتیجه، فعل در زبان عربی، دارای چهارده صیغه می‌باشد: شش صیغه غایب، شش صیغه مخاطب و دو صیغه متکلم.

«جدول چهارده‌گانه صیغه‌های فعل»

فعل		مخاطب		غایب		
متکلم		مذکر		مؤنث		
متکلم	۱۳- وحده ← من ← أنا ۱۴- مع‌الغیر ← ما ← نحن	۷- مفرد ← تو (یک مرد) ← أنت	مذکر	۱- مفرد ← او (یک مرد) ← هو	مذکر	
		۸- مثنی ← شما (دو مرد) ← أنتما		۲- مثنی ← آن‌ها (دو مرد) ← هما		
		۹- جمع ← شما (مردان) ← أنتم		۳- جمع ← آن‌ها (مردان) ← هم		
		مؤنث	۱۰- مفرد ← تو (یک زن) ← أنتِ	مؤنث	۴- مفرد ← او (یک زن) ← هي	مؤنث
			۱۱- مثنی ← شما (دو زن) ← أنتما		۵- مثنی ← آن‌ها (دو زن) ← هما	
			۱۲- جمع ← شما (زنان) ← أنتنَّ		۶- جمع ← آن‌ها (زنان) ← هنَّ	

(تاریخ - سراسری ۹۳)

کلمه مثال ۱: «... قُلْن، و... لم تَقُلْ!». عَيْنِ الْخَطَا لِلْفَرَاغِينِ:

(۴) هنَّ / أنتِ

(۳) أنتنَّ / أنتِ

(۲) أنتنَّ / هي

(۱) هنَّ / هي

پاسخ: گزینه «۳» فعل «لم تَقُلْ» با «أنتِ» نادرست است و صحیح آن «لم تَقُولِي» است و فعل «قُلْن» هم می‌تواند به صورت فعل ماضی «لَلغَائِبَات» فرض شود که در این حالت با ضمیر «هُنَّ» به کار می‌رود و هم می‌تواند به صورت فعل امر «لَلْمَخَاطَبَات» فرض شود که در این حالت با ضمیر «أنتنَّ» به کار می‌رود و فعل «لم تَقُلْ» نیز، هم می‌تواند برای اللغائبه «هي» و هم می‌تواند برای للمخاطب «أنتِ» به کار رود. لذا گزینه‌های (۱) و (۲) و (۴) صحیح هستند اما فعل «لم تَقُلْ» با ضمیر «أنتِ» در گزینه (۳) نادرست است.

متعدی و لازم

اما فعل لازم، فعلی است که فقط به فاعل نیاز دارد و به آن «فعل» قاصر نیز گفته می‌شود، به طور کلی افعال زیر لازم هستند:

۱- افعالی که بر خلق و خوی طبیعت دلالت نمایند؛

مثال: شَجَّعَ، سَمَّنَ

۲- افعالی که بر پاکی و ناپاکی دلالت کنند؛

مثال: دَسَسَ، نَطَفَّ

۳- افعالی که بر امور عرضی و ناگهانی دلالت کنند؛

مثال: إِرْتَعَشَ، مَرِضَ

۴- افعالی که در باب انفعال هستند؛

مثال: انطلق، انكسر

۵- افعالی که در باب انفعال هستند؛

مثال: انطلق، انكسر

۶- افعالی که در باب انفعال هستند؛

مثال: انطلق، انكسر

۷- أفعال ثلاثي مجرد که ماضی آن‌ها بر وزن «فَعَلَ» می‌باشد؛

مثال: جَمَلَ، كَثَرَ

فعل متعدی

فعلی است که علاوه بر فاعل، مفعول نیز می‌طلبد، با این تفاوت که فعل گاه به یک مفعول و گاه به دو مفعول و در برخی موارد به سه مفعول متعدی می‌گردد که عبارت‌اند از:

فعل متعدی به یک مفعول؛

مثال: رأيتُ سعيداً ← سعید را دیدم.

فعل متعدی به دو مفعول؛

مثال: أعطيتُ زيداً درهماً ← زید را درهمی عطا نمودم.

فعل متعدی به سه مفعول؛

مثال: نبأتُ زيداً عمراً قائماً ← زید را آگاه نمودم که عمر ایستاده است.

نشانه‌های فعل متعدی

۱- قرار دادن فعل بعد از یک اسم جامد (غیر ظرف، غیر مصدر) یا مشتق و اتصال آن فعل به ضمیری که به اسم باز گردد.

مثال: الكتابُ قرأته

اسم جامد / فعل / ضمیری که به اسم متعدی (الكتاب) باز می‌گردد.

مثال: عدوی ضربته

اسم مشتق / فعل / ضمیری که به اسم متعدی (عدو) باز می‌گردد.

۲- فعل را معنی کنید و سپس با «آن را» یا «او را» جمله بسازید، در صورت معنی دادن جمله با یکی از آن‌ها، فعل مورد نظر متعدی است.

مثال: رأی (دید) که اگر بگوییم: او را دید، آن را دید، جمله معنی درستی دارد، لذا فعل «رأی» متعدی است.

مثال: ضرب (زد) که اگر بگوییم: او را زد، آن را زد، جمله معنی درستی دارد، لذا فعل «ضرب» متعدی است.

۳- معمولاً افعالی که در باب‌های افعال، تفعیل، مفاعله و اِستفعال هستند، متعدی می‌باشند.

مثال: - افعال ← أكرم عليّ محمداً؛ علی، محمد را اکرام نمود. - تفعیل ← كرم عليّ محمداً؛ علی، محمد را اکرام نمود.

- مفاعله ← باحث عليّ سعيداً؛ علی با سعید مباحثه نمود. - اِستفعال ← استغفرُ الله؛ از خداوند طلب آمرزش می‌کنم.

۴- فعل را معنی کنید و سپس با «چه کسی را» یا «چه چیزی را» جمله‌ی پرسشی بسازید، در صورت داشتن پاسخ، فعل متعدی و در غیر این صورت لازم است.

مثال: حَمَلَ (حمل کرد) که اگر بگوییم «چه چیزی را حمل کرد؟» دارای پاسخ و مفهوم منطقی می‌باشد، بنابراین «حَمَلَ» متعدی است.

مثال: قَتَلَ (کشت) که اگر بگوییم «چه کسی را کشت؟» دارای پاسخ و مفهوم منطقی است، لذا «قَتَلَ» متعدی است.

۵- افعال رباعی مجرد غالباً متعدی هستند.

مثال: زَلَزَلَ: تکان داد دَحْرَجَ: غلطاند

۶- هر فعل مجهولی معمولاً متعدی است، زیرا فعل مجهول از متعدی ساخته می‌شود، گرچه افعال لازم نیز در شرایطی مجهول می‌شوند.

مثال: يُكْتَبُ: نوشته می‌شود يُضْرَبُ: زده می‌شود

کلمه مثال ۲: مَيِّزَ الجمله التي ماجاء فيها فعل متعدي:

(۱) كَتَبَتِ التمارين الجديدة

(۲) دَمَرَتْ مَدَنٌ كَثِيرَةٌ وَ هَدَمَتِ المصانع

(۳) في المزرعة نباتات كثيرة سقاها الفلاحون

(۴) «فمن ثقلت موازينه فأولئك هم المفلحون»

پاسخ: گزینه «۴» زیرا فعل «تَقَلَّ» (سنگین گشت) لازم است. در گزینه‌ی ۱ و ۲، دو فعل «كَتَبَتِ وَ دَمَرَتْ» مجهول هستند و آن نشان‌دهنده‌ی

متعدی بودن دو فعل می‌باشد و در گزینه‌ی «۳» فعل «سقی» با توجه به یکی از نشانه‌هایی که در مورد متعدی بودن فعل گفتیم، یعنی پیش از فعل اسم جامدی به کار رود که ضمیر پس از فعل بدان اسم بازگردد، در این جا اسم جامد «نباتات» پیش از فعل «سقی» قرار گرفته و ضمیر «ها» پس از فعل «سقی» به آن اسم باز می‌گردد، لذا فعل «سقی» متعدی است.

کلمه مثال ۳: کم فعلاً متعدياً في العبارة التالية؟ «رَبَّنَا أفرغ علينا صبراً وَ ثَبَّتْ أقدامنا وَ أنصُرنا على القوم الكافرين»

(۱) واحد (۲) إثنان (۳) ثلاثة (۴) أربعة

پاسخ: گزینه «۳» با توجه به نشانه‌هایی که درباره‌ی تشخیص فعل متعدی ذکر نمودیم می‌توان گفت فعل «أفرغ»: باب افعال، ثَبَّت: باب تفعیل

أنصر ← باب افعال در معنای امر، ما را یاری کن لذا هر سه فعل متعدی هستند.



فعل متعدی خود به دو نوع تقسیم می‌شود:

۱- فعل متعدی بنفسه: فعلی است که بدون حرف جرّ به مفعولش می‌پیوندد که به مفعول آن «صریح» گفته می‌شود. مثال: ضَرَبْتُ زَيْدًا

۲- فعل متعدی بغيره: فعلی است که به واسطه‌ی «حرف جرّ» به مفعولش می‌پیوندد و به مفعول آن «غیر صریح» گفته می‌شود، مثال: ذهب (رفت) ← لازم است اما به واسطه‌ی حرف جرّ «باء» متعدی می‌گردد، ذَهَبَ بِ- برد (متعدی) مثال: ذَهَبَ اللهُ بِنُورِهِمْ «خداوند روشنی آن‌ها را برد.»
گاه «حرف جاره» از کلام حذف می‌شود که در این حالت فعل به طور مستقل به مفعول اتصال می‌یابد. مثال: مررتُ بزيدٍ ← مررتُ زیداً ← حرف جاره «باء» از مفعول «زید» حذف گردیده و پس از حذف حرف جاره، مفعول به صورت منصوب «زیداً» عنوان شده، که به آن «منصوب به نزع خافض» گفته می‌شود.

حذف «حرف جاره» تنها در دو مورد «أَنْ و أَنْ» قیاسی می‌باشد و در دیگر موارد سماعی است و این حذف در صورتی صحیح خواهد بود که موجب اشتباه نگردد.
مثال: عَجِبْتُ مِنْ أَنْكَ قَائِمٌ ← حذف حرف جاره «مِنْ» در این مورد جایز است، زیرا فعل «عَجِبْتُ» همواره با حرف جاره «مِنْ» متعدی می‌شود: عَجِبْتُ أَنْكَ قَائِمٌ.

اما اگر حذف حرف جاره موجب اشتباه شود، یعنی در معنی خللی ایجاد نماید، حذف آن جایز نخواهد بود.
مثال: رَغِبْتُ فِي أَنْ تَقُومَ يَا رَغِبْتُ فِي أَنْكَ قَائِمٌ ← در این دو مثال نمی‌توان حرف جاره «فِي» را حذف نمود، زیرا ممکن است حرف محذوف «عَنْ» فرض شود، که در این صورت مقصود گوینده معلوم نخواهد بود، چه آن که فعل «رَغِبْتُ» هم با حرف جرّ «فِي» و هم با «عَنْ» متعدی می‌گردد، اما رَغِبْتُ بِا «فِي» به معنای «تمایل داشتن و رغبت داشتن است» ولی رَغِبْتُ بِا «عَنْ» به معنای «روی گرداندن» است.

افعالی که متعدی به دو مفعول‌اند، بر دو قسم‌اند:

الف - دو مفعول آن‌ها در اصل مبتدا و خبر بوده‌اند، همانند افعال قلوب و افعال تحویل.

ب - دو مفعول آن‌ها در اصل مبتدا و خبر نیستند، همچون: کسی، أعطی، سأل، مَنَحَ، أَلْبَسَ.

أفعال قلوب که به وسیله‌ی قوای باطنی و ذهنی شکل می‌گیرند بر دو قسم‌اند:

الف) افعالی که بر یقین دلالت دارند، همچون: رأی، عَلِمَ، وَجَدَ، دَرَى، أَلْفَى، تَعَلَّمَ.

مثال: رأی ← رأيتُ العلمَ نافعاً
وَجَدَ ← وَجَدْتُ العلمَ نافعاً.
أَلْفَى ← أَلْفَيْتُ قَوْلَكَ صواباً.
عَلِمَ ← عَلِمْتُ عَلِيًّا صديقاً.
دَرَى ← دَرَيْتُ الوَفِيَّ العَهْدِ.
تَعَلَّمَ ← تَعَلَّمْتُ شفاءَ الناسِ فَهَرَّ عَدُوِّها.

ب) افعالی که بر ظنّ و گمان دلالت دارند: همچون: خَالَ، ظَنَّ، عَدَّ، حَجَّأ، جَعَلَ، هَبَّ، زَعَمَ، حَسِبَ.

مثال: خال ← وَ خَلَّتْنِي لِي إِسْمٌ.
عَدَّ ← عَدَّ عَلِيًّا كَاتِباً.
جَعَلَ ← وَ جَعَلُوا الملائكةَ إِناناً.
زَعَمَ ← زَعَمْتَنِي شَيْخاً.
ظنَّ ← ظَنَنْتُ زَيْدًا عالِماً.
حَجَّأ ← أَحْجُو أَبَا عَمْرٍ أَخانقَةَ.
هَبَّ ← فَهَبْنِي أَمراً هالِكاً.
حَسِبَ ← حَسِبْتُ الجودَ خيراً تجارَةً.

اما افعال تحویل و یا تغییر که بر دگرگونی از حالتی به حالت دیگر دلالت دارند و افعال قلوب دو مفعولی را که در اصل مبتدا و خبر بوده‌اند، منصوب می‌کنند که مجموع این افعال، هفت فعل هستند: صَيَّرَ، جَعَلَ، وَهَبَ، تَخَذَ، إِتَّخَذَ، تَرَكَ، رَدَّ.

مثال: صَيَّرَ ← صَيَّرْتُ العَدُوَّ صديقاً.
ترك ← وَ تَرَكَنا بعضَهُم يَوْمَئِذٍ يَموجُ فِي بعضِ.
إِتَّخَذَ ← وَ اتَّخَذَ اللهُ إِبراهيمَ خَلِيفاً.
وَهَبَ ← وَ هَبْنِي اللهُ فِداءَ المخلصينِ.
رَدَّ ← رَدَّ شعورَهُنَّ السُّودَ بيضاءً.
تَخَذَ ← تَخَذْتُكَ صديقاً.
جَعَلَ ← فَجَعَلْناهُ هَباءً منثوراً.

حذف دو مفعول و یا یک مفعول افعال قلوب، بدون دلیل و قرینه جایز نیست، اما در صورتی که قرینه‌ای در کلام باشد که بر محذوف و مکان آن دلالت نماید، جایز است هر دو مفعول و یا یکی از آن دو را حذف نمود.

حذف هر دو مفعول؛ مثال: هل ظننتُ زیداً قائماً؟ که در پاسخ می‌گویید: «ظننتُ» در این مثال، حذف هر دو مفعول «زیداً قائماً» جایز است. زیرا قرینه‌ی سؤال متکلم بر محذوف دلالت دارد.

حذف یکی از دو مفعول؛ مثال: هل ظننتُ زیداً قائماً؟ که در پاسخ می‌گویید: «ظننتُ زیداً» که مفعول به دوم (قائماً) به واسطه‌ی دلالت داشتن قرینه بر آن، حذف گردیده است. بنابراین اگر دلیلی بر محذوف، دلالت نکند، حذف دو مفعول و یا یکی از آن دو، جایز نیست.

نکته ۲: افعال سه‌مفعولی؛ افعال متعدی به سه مفعول، هفت فعل می‌باشند: نَبَأَ، أَخْبَرَ، حَدَّثَ، أَنْبَأَ، أَرَى، أَعْلَمَ وَ حَبَّرَ.

مثال: أرى ← أريتُ سعيداً الأمرَ واضحاً.
أنبأ ← أنبأتُ خليلاً الخبرَ واقعاً.
خبرَ ← خبرتهُ إياه حقاً.
حدثَ ← حدثتهُ إياه حقاً.
أعلمَ ← أعلمتهُ إياه صحيحاً.
نبأً ← نبئتُ أن أباً قابوسَ أوعديني.
أخبرَ ← أخبرتهُ إياه حقاً.

کج مثال ۴: «علمت أن الحق منتصراً». عین الخطأ:

- (۲) «أن» و صلتها قد سدت مسد المفعولين
(۴) «الحق» مفعول أول و منصوب

- (۱) «علم» من أفعال القلوب و له مفعول واحد
(۳) «أن» و صلتها مفعول لفعل «علمت»

پاسخ: گزینه «۱» «عَلِمْتُ» از افعال قلوب است و دو مفعول به دارد. در این سؤال «الحق» و «منتصراً» دو مفعول به پس از تأویل خواهند بود.

جمع بندی: مهم ترین موارد متعدی بودن فعل

۱- معمولاً افعالی که در باب‌های «إفعال، تفعیل، مفاعلة، استفعال» هستند، متعدی هستند.

مثال: اکرم، کاتب، استخراج، کذب

۲- افعال رباعی مجرد غالباً متعدی می‌باشند؛

مثال: زلزله، دخرج

۳- هر فعل مجهولی معمولاً متعدی است، زیرا مجهول از متعدی بنا می‌شود.

نکته ۳: گاه حروف جاره از کلام حذف می‌شود که در این حالت فعل به طور مستقل به مفعول به اتصال می‌یابد. مانند: مَرَرْتُ زَيْدًا ← که حرف جاره از مفعول «زید» حذف گردیده و پس از حذف حرف جاره، مفعول به صورت منصوب «زیداً» عنوان شده که به آن «منصوب به نزع خافض» می‌گویند.

نکته ۴: حذف حرف جاره تنها در دو مورد «أَنْ و أَنْ» قیاسی بوده و در دیگر موارد سماعی است و این حذف در صورتی صحیح خواهد بود که موجب اشتباه نشود، مثال: «عَجِبْتُ مِنْ أَنَّكَ قَائِمٌ» که حذف حرف جاره «مِنْ» در این مورد جایز است: عَجِبْتُ أَنَّكَ قَائِمٌ. بنابراین اگر حذف حرف جاره، موجب اشتباه شود، جایز نخواهد بود، مانند: «رَغِبْتُ فِي أَنْ تَقُومَ يَا رَغِبْتُ فِي أَنَّكَ قَائِمٌ» زیرا ممکن است حرف محذوف «عَنْ» باشد که در این صورت مقصود گوینده معلوم نخواهد بود. (رَغِبَ عَنْ: روی گرداند از - رَغِبَ فِي: تمایل دارد، علاقه دارد)

کج مثال ۵: عین الخطأ عن العبارة: «علمت أنها فائزة في الحياة»

(۱) «علم» فعل ماضٍ من أفعال القلوب، و له مفعول واحد سدت مسد المفعولين.

(۲) «علم» من أفعال القلوب و «ها» مفعول به أول و «فائزة» مفعول به ثانٍ.

(۳) «أن» و صلتها مفعول به لفعل «علمت».

(۴) «أن» و صلتها سدت مسد المفعولين.

پاسخ: گزینه «۱» «عَلِمْتُ» از افعال قلوب است، مبتدا و خبر پس از آن به عنوان مفعول به اول و دوم خواهند بود، بنابراین گزینه‌ی ۱ درست نیست.

کج مثال ۶: «... لن يدعوا غير الله، و ... ترميان الشيطان بالحجرا!». عین الخطأ للفرغين:

(ادبیات - سراسری ۹۷)

(۴) أنتما / هما

(۳) هم / أنتما

(۲) هما / أنتما

(۱) هما / هما

پاسخ: گزینه «۴» نکته: هر سه ضمیر نخست گزینه‌های (۱) هما، (۲) هما، (۳) هم) غایب هستند، اما ضمیر نخست گزینه (۴) (أنتما) مخاطب است، لذا به راحتی می‌توان با همین نکته بصری گزینه (۴) را انتخاب نمود، همچنین فعل «لن يدعوا» از حروف مضارعه (أتین) با حرف «ی» شروع شده و این حرف تنها در ۴ صیغه غایب به کار می‌رود؛ لذا هیچگاه با «ضمیر مخاطب» همراه نمی‌گردد، بنابراین عنوان نمودن «أنتما لن يدعوا» نادرست است.

مخاطب غایب

کج مثال ۷: عین الخطأ للفرغين: «..... تدعوا الله بالكلام فقط؛ و ترمين الشيطان بالحجرا!»

(تاریخ - سراسری ۹۷)

(۴) أنتما / أنت

(۳) أنتم / أنتن

(۲) هما / أنتن

(۱) هم / أنت

پاسخ: گزینه «۱» نکته: این سؤال مربوط به مبحث «اعلال» می‌باشد، اما داوطلب می‌تواند با یک نکته بسیار ساده به پاسخ صحیح سؤال یعنی گزینه (۱) دست یابد و سه گزینه دیگر را به راحتی کنار بگذارد. اما نکته این است که فعل «تدعوا» با حروف مضارعه «ت» آغاز شده و این حرف مختص شش صیغه مخاطب و دو صیغه ۴ (للاغائبه) و ۵ (للاغائبین) غایب می‌باشد. بنابراین فعل «تدعوا» با هر ۳ ضمیر «هما»، «أنتم» و «أنتما» به کار می‌رود.

اما به هیچ عنوان نمی‌توان آن را با ضمیر «هُمُ؛ لِلغائبين» که برای جمع مذکر غایب به کار می‌رود، استفاده نمود زیرا فعل مضارع در صیغه ۳ (للاغائبین) با حرف مضارعه «ی» شروع می‌شود.



درسنامه (۲): معلوم و مجهول



فعل معلوم، فعلی است که فاعل آن در کلام ذکر شده باشد.

مثال: نَصَرَ سَعِيدٌ عَلِيًّا.

فعل مجهول، فعلی است که فاعل آن در کلام ذکر نشده باشد و فعل به مفعول به نسبت داده شود، که به این مفعول «نایب فاعل» گفته می‌شود، زیرا به جای فاعل قرار گرفته است،

مثال: نُصِرَ عَلِيٌّ.

– روش مجهول کردن فعل ماضی

ماضی مجهول، از ماضی معلوم گرفته می‌شود و برای ساختن آن، حرف ماقبل آخر ماضی معلوم را مکسور و حرف نخست آن را مضموم می‌کنیم:

مثال: ضَرَبَ ← ضُرِبَ زَلَزَلَ ← زُلْزِلَ

نکته ۵: «الف» در ماضی مجهول باب «مفاعلة» تبدیل به «واو» می‌شود، زیرا ماقبل آن ضمه است:

مثال: ضَارَبَ ← ضُورِبَ عَاقَبَ ← عَاقِبَ ← عُوْقِبَ

– روش مجهول کردن فعل مضارع

مضارع مجهول را از مضارع معلوم می‌گیریم و برای ساختن آن، حروف مضارع (أتین) را مضموم و حرف ماقبل آخر آن را مفتوح می‌کنیم؛

مثال: يَضْرِبُ: يَضْرَبُ، يَسْتَفْهِمُ: يَسْتَفْهِمُ

نکته ۶: هرگاه فعل مجهول با «تاء» مطاوعه آغاز گردد، در این صورت حرف اول «تاء مطاوعه» و حرفی که بعد از آن قرار گرفته، مضموم

است؛ مثال: تَدَخَّرَجَ که مجهول آن به شکل «تَدَخَّرَجَ» عنوان می‌شود و مانند: تَنَفَّسَ، تَكَاتَبَ که مجهول این دو بدین صورت: تُنَفَّسَ، تُكْوَتَبَ عنوان می‌شود.

نکته ۷: هرگاه فعل مجهول با همزه ی وصل آغاز شود در صورت مجهول حرف اول و سوم آن مضموم است. مثال: إِسْتَكْبَرَ، إِفْتَدَرَ، أَنْفَصَلَ که

مجهول این سه فعل بدین صورت: أُسْتُكْبِرُ، أُفْتَدِرُ و أَنْفَصِلَ عنوان می‌شود.

مثال ۸: عَيْنَ الْخَطِّ فِي الْمَبْنِيِّ لِلْمَعْلُومِ:

(۱) إِذَا حَيَّيْتُمْ بِتَحِيَّةٍ... ← إِذَا حَيَّاكُمْ أَحَدٌ بِتَحِيَّةٍ ...

(۲) خُلِقَتْ الْمَخْلُوقَاتُ ضَعِيفَةً ← خَلَقَ اللَّهُ الْمَخْلُوقَاتَ ضَعِيفَةً.

(۳) تُسَهَّرُ لِيَالِيِ الْاِمْتِحَانِ كُلِّهَا ← نَسَهَرَ لِيَالِيِ الْمِتْحَانِ كُلِّهَا.

(۴) صِيَمَ شَهْرَ رَمَضَانَ كُلَّهُ ← نَصُومَ شَهْرَ رَمَضَانَ كُلَّهُ.

پاسخ: گزینه «۴» در گزینه ۴ فعل مجهول «صیم» ماضی می‌باشد که اگر بخواهیم آن را به صورت معلوم بیاوریم باید به صورت ماضی عمل نمائیم «صُيِمْنَا» نه به صورت مضارع «نصوم».

نکته ۸: فعل ماضی که حرف ماقبل آخر آن الف باشد، در صورت مجهول نمودن (شش حرف نباشد)، الف آن به یاء قلب می‌شود و تمام حروف

متحرک قبل از آن مکسور می‌گردد؛

مثال: باع ← بَاعَ قال ← قِيلَ ابتاع ← ابْتِيعَ افتاد ← اِفْتِيدَ احتاج ← اِحْتِيجَ

نکته ۹: هرگاه فعل ثلاثی معتل العین در صورت مجهول بودن به ضمیر متحرک رفعی اسناد داده شود، از دو حالت خارج نیست:

(۱) هرگاه فاء الفعل ذکر شده در حالت معلوم، ضمه باشد، مثال: سُمْتُ الأَمْرَ در حالت مجهول فاء الفعل آن مکسور می‌گردد تا با فعل معلوم اشتباه نگردد. مانند: سِمْتُ الأَمْرَ.

(۲) هرگاه «فاء الفعل» ذکر شده (ثلاثی معتل العین) در حالت معلوم، مکسور باشد، مثال: بَعْتُ الفَرَسَ در حالت مجهول، فاء الفعل آن مضموم می‌گردد، مثال: بُعْتُ الفَرَسَ.

کج مثال ۹: عَيْنُ الْخَطَا فِي الْمَبْنِيِّ لِلْمَجْهُولِ:

- (۱) عالج الطبيب المریضة : عولجت المریضة
 (۲) قطعت الحكومة علاقاتها مع : قطع العاقلات مع
 (۳) العلاقات قطعتها الحكومة : العلاقات قُطعت.....
 (۴) المریضات عالجتهنّ الطیببة ... : المریضات عولجنّ.....

✓ پاسخ: گزینه «۴» صورت درست مجهول عبارت این گزینه «المریضاتُ عُولِجْنَ...» می‌باشد. در این فعل حرف «ن» نائب فاعل و محلاً مرفوع است. در این گزینه به جای آنکه ضمیر منصوبی «هُنَّ» حذف شود و ضمیر فاعلی «ن» جایگزین آن شود هیچ تغییری نیافته و در ساختار مجهول دوباره به صورت منصوب آمده که نادرست است.

* فعل مضارعی که حرف ماقبل آخر آن از حروف مَدّ «ياء و واو» باشد؛ به الف قلب می‌گردد؛

مثال: يَقولُ: يُقالُ، يُبیعُ: يُباعُ، یستطیعُ: یُسْتَطاعُ.

کج مثال ۱۰: «صَبَّتْ عَلَی مَصائبِ لَوْ أَنها» صَبَّتْ عَلَی الْأَیامِ صرن لیالیها «عَيْنُ الْخَطَا فِي الْمَبْنِيِّ لِلْمَعْلُومِ لِلْفَعْلَيْنِ:

- (۱) صَبَّوا عَلَی مَصائبِ لَوْ أَنهم - صَبَّوا عَلَی الْأَیامِ
 (۲) صَبَّتْ الْأَقْدارُ عَلَی مَصائبِ لَوْ أَنها - صَبَّتْها عَلَی الْأَیامِ ...
 (۳) صَبَّتْ مَصائبِ عَلَی لَوْ أَنه - صَبَّتْهُ عَلَی الْأَیامِ ...
 (۴) صَبَبْتُمْ عَلَی مَصائبِ لَوْ أَنکم - صَبَبْتُمُها عَلَی الْأَیامِ ...

✓ پاسخ: گزینه «۳» زیرا اگر نائب فاعل در «صَبَّتْ» ضمیر هی مستتر باشد، لازم است که ضمیر در «أَنه»، به أَنها تبدیل شود، همچنین ضمیر «ه» در «صَبَّتْهُ» به «مصابئ» باز می‌گردد، لذا لازم است به صورت «ها» بیاید.

کج مثال ۱۱: عَيْنُ الْأَفْعَالِ تَدَلُّ عَلَی ما يَدُلُّ عَلَيْهِ الْمَجْهُولِ:

(الهیات - سراسری ۹۵)

- (۱) تمارض - توسّد - تصبّر
 (۲) إفتضح - إنقطع - تجمّع
 (۳) إكتت - إجتذب - توارد
 (۴) خلّص - أراح - اختصم

✓ پاسخ: گزینه «۲»

نکته: عنوان سؤال بدین موضوع اشاره دارد که برخی از افعال خود به صورت «مجهول» معنا می‌شوند، یعنی دیگر نمی‌توان به صورت قیاسی از آنها فعل مجهول ساخت، زیرا خود بر مجهول بودن دلالت دارند، برخی از افعال ثلاثی مزید این‌گونه هستند، مانند:

إفتعلَ: إفتضحَ، إُنْفَعَلَ: إِنْقَطَعَ، تَفَعَّلَ: تَجَمَّعَ
 (رسوا شد) (قطع شد) (جمع شدند)

با توجه به توضیحات فوق، گزینه ۲ صحیح است.

در گزینه ۱ تمارض بر معلوم بودن دلالت دارد. در گزینه ۳ توارد بر معلوم بودن دلالت دارد. در گزینه ۴ أراح بر معلوم بودن دلالت دارد.



درسنامه (۳): صحیح و معتل



به حروف «الف، واو، یاء» «حروف عله» گفته می‌شود و فعلی که یک یا دو حرف از حروف اصلی آن حرف عله باشد «معتل» نامیده می‌شود و به فعلی که هیچ یک از حروف اصلی آن حرف عله نباشد «صحیح» گفته می‌شود. بنابراین افعالی همچون: «كَتَبَ، أَخَذَ، شَرَعَ» صحیح و افعالی مانند: «ضَاعَ، بَلَى، دَعَا وَعَدَ» معتل هستند.

فعل معتل چهار نوع است:

- (۱) مثال: هرگاه حرف اول آن (فاء الفعل) از حروف عله باشد، مانند: وَعَدَ، يَسِرُ «مثال» نامیده می‌شود.
 - (۲) أجوف: هرگاه حرف دوم آن (عين الفعل) از حروف عله باشد، مانند: ضَاعَ، قَالَ «أجوف» نامیده می‌شود.
 - (۳) ناقص: هرگاه حرف سوم آن (لام الفعل) از حروف عله باشد، مانند: دَعَا، رَمَى «ناقص» نامیده می‌شود.
 - (۴) لفيف: در صورتی که دو حرف از حروف اصلی فعل، حرف عله باشد، مانند: لَوَى، طَوَى، وَفَى «لفيف» نامیده می‌شود.
- نکته ۱۰:** در لفيف هرگاه بين دو حرف عله آن فاصله نباشد (عين الفعل و لام الفعل حرف عله باشد) مانند: لوى، طوى «لفيف مقرون» و اگر بين دو حرف عله فاصله باشد (فاء الفعل و لام الفعل آن حرف عله باشد) مانند: وَفَى، وَفَى آن را «لفيف مفروق» می‌نامند.

فعل صحیح سه قسم می‌باشد:

- (۱) مهموز: هرگاه یکی از حروف اصلی آن (فاء الفعل یا عين الفعل یا لام الفعل) همزه باشد، مانند: أَخَذَ، سَأَلَ، قَرَأَ «مهموز» نامیده می‌شود.
- (۲) مضاعف: اگر دو حرف از حروف اصلی آن هم جنس باشد، مانند: مَدَّ (مَدَدًا)، سَلَّ (سَلَلًا)، آن را «مضاعف» گویند.
- (۳) سالم: در صورتی که فعل دارای همزه و دو حرف هم جنس نباشد، مانند: كَتَبَ، خَرَجَ، ذَهَبَ «سالم» نامیده می‌شود.

مجرد و مزید

۱. ثلاثی مجرد

فعلی را که دارای سه حرف اصلی باشد، و حرف یا حروف زاید نداشته باشد «ثلاثی مجرد» می‌گویند.

مثال: ضَرَبَ، خَرَجَ

فعل ثلاثی مجرد را با حروف و کلمه‌ی «فَعَلَ» تطبیق می‌دهند و به حرف اول آن «فاء الفعل» و به دومی «عين الفعل» و به سومی در ثلاثی مجرد «لام الفعل» می‌گویند. بنابراین «شین» در «شرب» فاء الفعل، «راء» عين الفعل و «باء» لام الفعل می‌باشد.

* اما افعال ثلاثی مجرد، برخی ماضی آن‌ها بر وزن «فَعَلَ» با فتح عين الفعل است. مانند: رَجَعَ، و قسمی بر وزن «فَعِلَ» با کسر عين الفعل می‌باشد. مانند: عَلِمَ، و بعضی بر وزن «فَعُلَ» با ضمّ عين الفعل می‌آیند مانند: سَهَّلَ.

* فعل ثلاثی مجرد، با توجه به حرکت عين الفعل در ماضی و مضارع دارای شش صورت است که به هر یک از آن‌ها «باب» گفته می‌شود و در اصطلاح نیز آن‌ها را ابواب ثلاثی مجرد می‌نامند.

● مضارع - فَعَلَ دارای سه وزن است: فَعَلَ: يَفْعَلُ، مانند: مَنَعَ، يَمْنَعُ ← باب نخست يَفْعِلُ، مانند: ضَرَبَ، يَضْرِبُ ← باب دوم يَفْعُلُ، مانند: نَصَرَ، يَنْصُرُ ← باب سوم	● مضارع فَعِلَ بر دو وزن آمده است: فَعِلَ: يَفْعِلُ، مانند: عَلِمَ، يَعْلَمُ ← باب چهارم يَفْعِلُ، مانند: حَسِبَ، يَحْسِبُ ← باب پنجم
● مضارع فَعُلَ بر یک وزن آمده است. فَعُلَ ← يَفْعُلُ، مانند: شَرَفَ، يَشْرَفُ ← باب ششم	

۲. ثلاثی مزید

فعل ماضی که یک حرف یا بیشتر بر سه حرف اصلی آن اضافه شود، «ثلاثی مزید» خوانده می‌شود.

یک حرف: مانند: أكرمَ (ألف)، عَلَّمَ (لام).

دو حرف اضافه، مانند: إنكسرَ (الف و نون) تَعَلَّمَ (تاء و لام).

سه حرف اضافه، مانند: استكبرَ (الف، سين، تاء) استغفرَ (الف، سين، تاء).

* فعل ثلاثی مزید دارای ده وزن (باب) مشهور است که:

- به سه باب آن یک حرف،

- به پنج باب آن دو حرف،

- به دو باب آن سه حرف اضافه شده است.

باب	ماضی	مضارع	مصدر	مثال
۱	أَفْعَلْ	يُفْعِلُ	إِفْعَال	أَحْسَنَ، يُحْسِنُ، إِحْسَان
۲	فَعَّلَ	يُفَعِّلُ	تَفْعِيل	فَرَّحَ، يُفَرِّحُ، تَفْرِيح

باب	ماضی	مضارع	مصدر	مثال
۳	مُفَاعَلَة	يُفَاعِلُ	مُفَاعَلَة	كَاتَبَ، يَكْتُبُ، مَكَاتِبَة
۴	تَفَاعُلٌ	يَتَفَاعَلُ	تَفَاعُلٌ	تَضَارَبَ، يَتَضَارَبُ، تَضَارِبٌ
۵	تَفَعُّلٌ	يَتَفَعَّلُ	تَفَعُّلٌ	تَعَلَّمَ، يَتَعَلَّمُ، تَعَلَّمَ
۶	إِفْتِعَالٌ	يَفْتَعِلُ	إِفْتِعَالٌ	إِقْتَبَسَ، يَقْتَبِسُ، إِقْتِبَاسٌ
۷	إِنْفِعَالٌ	يَنْفَعِلُ	إِنْفِعَالٌ	إِنْكَسَرَ، يَنْكَسِرُ، إِنْكَسَارٌ
۸	إِفْعَالٌ	يَفْعَلُ	إِفْعَالٌ	إِحْمَرَ، يَحْمَرُ، إِحْمَارٌ
۹	إِسْتِفْعَالٌ	يَسْتَفْعِلُ	إِسْتِفْعَالٌ	إِسْتَخْرَجَ، يَسْتَخْرِجُ، إِسْتِخْرَاجٌ
۱۰	إِفْعِيلَالٌ	يَفْعُوْعِلُ	إِفْعِيلَالٌ	إِحْدَوْدَبَ، يَحْدَوْدِبُ، إِحْدِيدَابٌ

۳. رباعی مجرد

فعل ماضی‌ای که تنها دارای چهار حرف اصلی باشد و حرف زاید نداشته باشد، «رباعی مجرد» خوانده می‌شود و تنها دارای یک باب است. مانند: فَعَلَّه. فعل رباعی مجرد؛ ماضی، مضارع و مصدر آن بر وزن‌های ذیل می‌آید:

ماضی	مضارع	مصدر
فَعَلَّ	يُفَعِّلُ	فُعْلَلَة
زَلَزَلَ	يُزَلْزِلُ	زَلْزَلَة
دَخَّرَجَ	يُدْخِّرُ	دِخْرَجَة

* مصدر این باب در بعضی از موارد بر وزن «فِعْلَال» نیز می‌آید، مانند: زَلْزَال، دِخْرَاج.

۴. رباعی مزید

فعل ماضی‌ای که علاوه بر چهار حرف اصلی، یک یا دو حرف زاید داشته باشد، «رباعی مزید» خوانده می‌شود.

ماضی	مضارع	مصدر	مثال
تَفَعَّلَ	يَتَفَعَّلُ	تَفَعُّلٌ	تَزَلْزَلُ، يَتَزَلْزَلُ، تَزَلْزَلٌ
إِفْعَلَّ	يَفْعَلُّ	إِفْعَالٌ	إِطْمَأَنَّ، يَطْمَأَنُّ، إِطْمِئْنَانٌ

همزه باب افعال و همزه افعال تفضیل همزه قطع هستند.

همزه قطع به همزه‌ای گفته می‌شود که هر جای جمله قرار بگیرد تلفظ می‌شود؛ مانند:

«أَكْرَمُ يَا رَجُلُ ضَيْفَكَ» «یا رَجُلُ أَكْرَمُ ضَيْفَكَ»

همزه وصل همزه‌ای است که اگر در ابتدای کلام واقع شود تلفظ می‌شود اما در اثنای جمله که بیاید، تلفظ نمی‌شود مانند: «إِجْلِسُ يَا رَجُلُ» «یا رجل اجلس» برای تشخیص همزه وصل معمولاً بالای آن نشانه «ص» می‌گذارند.

کله مثال ۱۲: عین همزه القطع کله:

- (۱) أعلمته أنك ناجح في الامتحانات كلها فما أكثر اجتهداك!
 (۲) رأيتني امرأة فقيرة في الزقاق تحمل ابنها الصغير فأعنتها!
 (۳) ما أفضل هذا الأستاذ! إحترمه لأنه عالم صادق!
 (۴) أنا أخوك - أعزني يا ربي - إنها أعلم من أختها!

پاسخ: گزینه «۴» نکته: همزه در اسم‌های مذکور، همزه وصل است: ابن، إسم، ابنة، إمروه، إمراه، إثنان، إثنان، أيمن، أيمن (در قسم) و در حرف تعریف أل. در گزینه ۱ همزه «الامتحانات»، در گزینه ۲ همزه «إمراه» و در گزینه ۳ همزه «الأستاذ» همزه‌ی وصل است. لذا در هر سه گزینه تمامی همزه‌ها، همزه قطع نیستند.

کله مثال ۱۳: عین همزه القطع و الوصل علی التوالی: «إمداد - اسم - اکتساب - اکبر»

- (۱) قطع - وصل - وصل - وصل (۲) قطع - وصل - وصل - وصل (۳) وصل - وصل - وصل - وصل (۴) وصل - قطع - قطع - وصل

پاسخ: گزینه «۲» مصدر «إمداد» مصدر باب افعال و «أكبر» اسم تفضیل است، همزه باب افعال و اسم تفضیل هر دو همزه قطع هستند و همزه «إسم» و «إکتساب» همزه وصل است.



درسنامه (۱۴): فعل تعجب

هرگاه بخواهیم «علی» را فقط به داشتن «کرم» و «حمید» را به داشتن «بخل» معرفی کنیم، می‌گوییم: «علی کریم» و «حمید بخیل» ولی اگر علاوه بر این معنی بخواهیم از کثرت و افزونی کرم علی و زیادی بخل حمید اظهار تعجب و شگفتی نماییم، در این صورت باید یکی از عبارات زیر را به کار ببریم:

- ۱- ما أكرَمَ عَلِيًّا و ما أَبْخَلَ حَمِيدًا.
 - ۲- أكرَمَ عَلِيًّا و أَبْخَلَ حَمِيدًا.
 - ۳- ما أَكْثَرَ كَرَمَ عَلِيٍّ و ما أَشَدَّ بُخْلَ حَمِيدٍ.
 - ۴- ما أَكْثَرَ ما كَرَمَ عَلِيٍّ و ما أَشَدَّ أَنْ يَبْخَلَ حَمِيدًا.
- معنی و مقصود از چهار عبارت فوق یکی است و آن همان اظهار تعجب و شگفتی از فراوانی کرم علی و کثرت بخل حمید است. فعل تعجب دارای دو صیغه است: (۱) ما أَفْعَلُ (۲) أَفْعَلُ بِـ

به این دو صیغه و هر فعلی که بر وزن آن‌ها بیاید «صیغه‌ی تعجب یا فعل تعجب» گفته می‌شود، تفاوتی از حیث معنی میان آن‌ها نیست، فقط از لحاظ لفظ، اولی به فعل ماضی و دومی به فعل امر شباهت دارد، یعنی این صیغه (أفْعَلُ بِ) از نظر ظاهر فعل امر بوده و مفید بخش معنی تعجب است و فاعل آن اسم مجرور به حرف جرّ زائد «باء» است.

برای بنای فعل تعجب، لازم است هفت شرط زیر رعایت شود:

- ۱- فعل تعجب باید ثلاثی مجرد باشد، مانند: كَرُمٌ، عَظْمٌ، بنابراین از افعالی چون إجتهد، إنكسر، تعاهد و تدحرج و ... صیغه‌ی تعجب ساخته نمی‌شود.
- ۲- متصرف باشد، بنابراین از افعال غیرمتصرف صیغه‌ی تعجب ساخته نمی‌شود، مانند: نِعَمٌ، بئسَ، عَسَى، لیسَ.
- ۳- تام باشد، بنابراین از افعال ناقصه، مانند: كانَ، أصبحَ و ... ، فعل تعجب ساخته نمی‌شود.
- ۴- معنای فعل صلاحیت و قابلیت تفضیل داشته باشد، بنابراین از فعل‌هایی که شایستگی این معنی را نداشته باشند، صیغه‌ی تعجب ساخته نمی‌شود، مانند: مات (مُرد)، فنی (نابود گشت).
- ۵- فعل تعجب مثبت باشد، بنابراین از افعال منفی فعل تعجب ساخته نمی‌شود، لذا نمی‌توان گفت: ما ماأكرَمَ عَلِيًّا.
- ۶- صفت مشبّهه آن بر وزن «أفْعَلُ» نیاید، بنابراین از افعالی که بر رنگ یا عیب دلالت داشته باشند، صیغه‌ی تعجب ساخته نمی‌شود، مانند: ما أَخْضَرَ البُستانَ، ما أَحْمَرَ الوردَةَ، ما أَسْوَدَ الوجّهَ، ما أَعْوَجَ، ما أَحْمَقَ، ما أَعْوَزَ و ...

۷- فعل تعجب باید معلوم باشد، بنابراین از افعال مجهول، فعل تعجب ساخته نمی‌شود، مثال: ما أكرَمَ.

نکته ۱۱: برخی از افعال در زبان عربی همواره به صورت مجهول آورده می‌شوند، مانند: زُهِي، غُنِي، هَزَل، که بنا بر رأی مشهور، ساختن فعل تعجب از چنین افعالی جایز است.

مثال: ما هَزَلَ المریضَ.

نکته ۱۲: اگر بخواهیم از افعال غیرثلاثی مجرد و یا فعل‌هایی که فاقد شروط ذکر شده هستند، صیغه‌ی تعجب بنا کنیم، مصدر آن‌ها را پس از «أكثر، أشدّ، أقلّ، أشدّ و ...» می‌آوریم:

مثال: ما أكثر إجتهدك، ما أشدّ إحمراره، أشدّ بإجتهدك، أشدّ بإحمراره، ما أكثر أن تتقدّم يا ما أكثر تقدّمك

مصدر مؤؤل (مصدر صریح)

نکته ۱۳: هرگاه فعل منفی و یا مجهول باشد، در این صورت نیز از «أشدّ یا أشدّ» و مانند آن استفاده می‌شود، با این تفاوت که مصدر فعل منفی و مصدر فعل مجهول «صریحاً» ذکر نمی‌شود، بلکه مصدر مؤؤل به «أن و فعل» یا «ما و فعل» آورده می‌شود،

مثال: ما أشدّ أن لا أراك ، ما أقبح أن يُخدّل الصديق ، أعظم بما نصر

متعجب منه (مصدر مؤؤل) متعجب منه (مصدر مؤؤل) متعجب منه (مصدر مؤؤل)

نکته ۱۴: متعجب‌منه هیچگاه بر فعل تعجب مقدّم نمی‌شود، بنابراین نمی‌توان گفت: الصبر ما أجمل، بلکه باید گفت: ما أجمل الصبر.

نکته ۱۵: معمولاً میان صیغه‌ی تعجب و متعجب منه فاصله نمی‌افتد. اما گاهی میان این دو، ظرف یا جارّ و مجرور قرار می‌گیرد، که اگر متعلق این دو صیغه‌ی تعجب نباشد، باید بعد از متعجب منه قرار گیرد.

مثال: ما أحسن بالرجل أن يصدق

فعل تعجب جار و مجرور متعجب منه (مصدر مؤؤل)

در این جمله، جار و مجرور (بالرجل) میان صیغه‌ی تعجب (ما أحسن) و متعجب منه (أن يصدق) فاصله انداخته، اما چون «بالرجل» معمول و متعلق فعل تعجب «أحسن» می‌باشد، صحیح است.

اما در این مثال: «ما أحسن بمعروفٍ أمراً» متعلق جار و مجرور «بمعروفٍ»، شبه فعل «أمراً» می‌باشد، لذا جایگاه جار و مجرور صحیح نیست و باید بعد از «أمراً» قرار گیرد.